

سَلْت‌ها

اما مسائلی کم و بیش مشابه داشتند، آنها نیز می‌بایست از مردم کشورهایشان یارگیری می‌کردند و با این تکیه‌گاه درونی در برابر نیروها و دولت‌های غربگرای اطرافشان می‌ایستادند. اما این کار دشواری بود چراکه مبارزه علیه نظم مسلط، زندگی کنونی را به خطر می‌انداخت و شاید مردم را به انصراف از مبارزه مجاب می‌کرد. نظم مسلط به مرور این موضوع مهم را دریافت و به جای سنگربندی برای مبارزه و سرکوب نیروهای مقاومت، مردم منطقه را به تصاویری از توسعه دعوت کرد. کشورهای چینی چون عربستان و قطر نیز می‌توانستند مبلغان این دعوت باشند. این شکل از توسعه، به جای مبارزه در کار خنثی‌سازی منطقه از نیروی سیاست بود؛ دیگر اینجا ساخت درونی قدرت یا مهمتر از آن تدارک نیروی ملی برای استقلال مهم نبود. دیگر لازم نبود، مردم در پی نامی وحدت‌بخش برای خود باشند و کلیتی مستقل را تمنا کنند. وقتی این تمنا از بین می‌رفت، دیگر جغرافیای مقاومت امکان خود را از دست می‌داد.

۳. اسرائیل، در نگاهی حداقلی، پروژه‌ای بود برای تثبیت نظم غیرملّی غرب آسیا. همانقدر که بعد از جنگ جهانی اول، انگلستان کشورهایایی را به نحو مصنوعی و مطابق ویژگی‌های قومی و نژادی و فرقه‌ای بوجود آورد و امکان شکل‌گیری دولت ملی در این منطقه را به محاق برد، پروژه عجیب اسرائیل (که مردمی بیگانه از این منطقه، از گوشه گوشه جهان جمع‌آوری شوند و در مهمترین قطعه این منطقه که لولای سه جهان است ساکن شوند) قرار بود پادگانی باشد برای حفاظت از این نظم و جلوگیری از شکل‌گیری هر دولت ملی.

بی‌جهت نیست در تاریخ این منطقه، هرگاه دولتی بوجود آمد که حتی به طور نسبی تکیه بر نیروی مردم خود داشت، با اسرائیل وارد نزاع و جنگ شد و البته به شدیدترین شکل سرکوب گشت و به درون نظم مستقر برگشت. دولتی که ملی باشد در پی جغرافیای مستقل خود می‌رود و چگونه می‌تواند با اسرائیل که موجودیتی معقول و وابسته است و همچون ویروسی به اینجا و آنجا سرایت می‌کند، بسازد؟ اگر اسرائیل رسمیت یابد، هیچ دولت ملی در منطقه ما نمی‌تواند مطمئن به رسمیت خود باشد. به همین جهت است که مسئله فلسطین، لاقلاً در منطقه سرنوشت‌ساز غرب آسیا، مسئله‌ای مربوط به سیاست خارجی کشورها نیست؛ هر موضعی در قبال اسرائیل مستقیماً مربوط به موضع کشورها درباره مردم خویش است. عربستان که قصد کرده با اسرائیل بسازد، به ناچار باید در برابر شکل‌گیری مردمی که درک ملی از خود دارند و در پی موجودیت مستقل خویش هستند بایستد؛ کوچکترین مایه سیاسی در این مردم، خطری است برای عربستان و اینجاست که معنای الگوی جدید توسعه این کشور بیشتر روشن می‌شود.

جمهوری اسلامی ایران نیز همواره در برابر این آزمون بوده است. هرگاه گفتار مقاومت تضعیف شد، راه برای پذیرش نظم‌های سیاسی و اقتصادی مسلط باز شد و نیروهای ملی در فشار

قرار گرفتند. دقت کنید اینجا مرادمان از نیروهای ملی فقط گروه‌های سیاسی باورمند به جمهوری اسلامی نیست، بلکه حتی نیروهای اقتصادی و صنعتی (با هر گرایش) نیز با افت گفتار مقاومت تضعیف می‌شوند. وقتی ما بخواهیم در معادلات اینک موجود، چه آمریکایی باشد چه چینی، منافع خود را حفظ کنیم، طبیعتاً باید از گفتار مقاومت به نفع تنش‌زدایی و عادی‌سازی بکاهیم و در نتیجه امکان‌ها برای نیروهای مستقل ملی در صنعت و اقتصاد، که می‌توانند با جوانان این کشور با هر فکر و عقیده‌ای کار کنند تنگ می‌شود.

مگر نمی‌بینیم هر روز این نیروها به بهانه‌های مختلف (قیمت بالا، تاخیر در تحویل، کیفیت پایین محصول و...) و به شکل مردم‌پسندانه‌ای تحقیر می‌شوند. آنچه به ما اجازه می‌دهد راهی برای رشد نیروهای ملی پیدا کنیم، نگاه داشتن گفتار مقاومت و صورت‌تعیین آن، مسئله فلسطین است.

بدون مسئله فلسطین، که در تاریخ هیچگاه مسئله فلسطینیان نبوده است، سیاست‌های اقتصادی درون‌زاد منطقه و در ایران امکان شکل‌گیری پیدانمی‌کنند؛ شما واگن ملی نخواهید داشت، موتور ملی نخواهید داشت و حتی مسکن ملی و ورزشگاه ملی را نیز از دست خواهید داد. باید دید آیا ساختار سیاسی کشور ما متعهد به ارتباط مستقیم و واقعی این دو بعد عمیقاً داخلی و عمیقاً خارجی خواهد بود، یا به بهانه کارآمدی و معیشت مردم و منافع ملی، آنها را در یک فاصله دروغین از هم قرار خواهد داد؟

